

بررسی اصل تاخر حادث با تاکید بر دیدگاه شیخ انصاری و آیت الله خویی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۱۲/۰۳)

دکتر فاطمه رجایی^۱ اعظم شاکری

دانشیار فقه و مبانی حقوق دانشگاه حکیم سبزواری دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه حکیم سبزواری

چکیده

اصل تاخر حادث به معنای آن است که اگر دو حادثه یا امری وجود داشته باشند که تاریخ یکی از آنان معلوم و تاریخ دیگری مجهول است، آن حادثه ای که تاریخ آن مجهول است، آخرین حادثه فرض می گردد و حادثه ای که تاریخ آن معلوم است، اولین حادثه و مقدم فرض می گردد. فی الواقع میتوان اینگونه بیان نمود که هرگاه پیدایش دو امری مسلم باشد اما تاریخ پیدایش آنان (تقدم و تاخر) مورد شک و تردید قرار گیرد. امروزه بین فقها و علمای حقوق یکی از اصول و قواعد رایج، اصل تاخر یا اصل تأخر حادث است. حقوق دانان و فقها درمباحث متعدد مانند بحث ارث به اصل تاخر حادث استناد کرده اند. این پژوهش با هدف نقد و بررسی نظرات شیخ انصاری و آیت الله خویی در اصل تاخر حادث و با استفاده از منابع کتابخانه ای صورت گرفته است و به این سؤال پاسخ می دهد که اصل تاخر حادث از نظر شیخ انصاری و آیت الله خویی چگونه بیان شده است؟ در پاسخ به این سؤال، می توان گفت از دیدگاه شیخ انصاری، نظرات مختلفی در رابطه با اطلاق در جواز و اجراء، نفی مطلق اجراء و تفصیل در جریان و عدم جریان این اصل مطرح شده است. همچنین، تبدل به اصل مثبت و تعارض با اصل مشابه در طرف مقابل و نقص در ارکان و شرایط استصحاب، از دلایل مخالفان اصل تاخر حادث به شمار می آید. در مقابل، نظر آیت الله خوئی بر ادامه جریان این اصل استوار است و دلایلی چون بنای عقلا، ارتکاز عرفی بر جریان عملی مطابق با این اصل و انطباق اطلاق دلیل استصحاب به آن استناد شده است.

واژگان کلیدی: نقد و بررسی، شیخ انصاری، آیت الله خویی، اصل تاخر حادث.



مقدمه

حادث، پدیده‌ای است که در عالم خارج واقع شده است و حادث در مقابل معدوم به کار رفته است. پس از اینکه امری در عالم خارج به وقوع پیوست و اطمینان به تحقق آن حاصل شد، فقیه با دو جنبه آن روبرو می‌شود؛ نخست تقدم و تاخر زمانی امر حادث و دیگری تقدم و تاخر امر حادث نسبت به حادث دیگر است. هر گاه یقین به وجود چیزی وجود داشته باشد اما شک وجود داشته باشد که آیا قبل از زمان معلوم نیز وجود داشته یا معدوم بوده است حکم به تاخر حادث می‌شود، پس آثار شرعی و یا حقوقی ثابت نمی‌شود زیرا وجود آن محرز نشده است؛ فقها از این اصل تعبیر به اصل تاخر حادث می‌کنند. بحث اصولی اصل تاخر حادث در مقام دادرسی بسیار شایع می‌باشد همچنین این اصل در مقام وضع قانون نیز مبنا قرار گرفته است. فقهاء و علمای حقوق در مباحث متعددی مانند بحث ارث به اصل تاخر حادث استناد کرده‌اند. استفاده صحیح از این اصل بسته به شناسایی ماهیت آن و حجیت آثار مترتب بر آن، می‌باشد. با اینکه بعضی این اصل را بی اعتبار یا از مصادیق اصل عدم تلقی کرده‌اند، اما تطبیق آن بر قاعده استصحاب به صواب نزدیک‌تر است. به دلیل اینکه در این اصل، گاهی از اوقات، تاخر در اجزاء زمان و گاهی از اوقات تاخر نسبت به حادثه دیگر اثبات می‌گردد، با توجه به عقلی بودن عنوان تاخر نسبت به استصحاب عدم حادث، اشکال مثبت بودن این اصل مطرح شده است. افزون بر این، اظهار شده است این تاخر با اصل عدم تقدم حادثه مسبوق، معارض و در نهایت از نظر شرعی بی اعتبار است.

اصل تاخر یا اصل تاخر حادث، یکی از اصول مهمی است که در میان فقها و علمای امروزه مورد توجه است. این اصل در بسیاری از مسائل فقهی و حقوقی کاربرد دارد، بنابراین تحلیل ماهیت آن و بررسی احکام و آثار مرتبط با آن از اهمیت بالایی برخوردار است. هنگامی که امری در عالم خارج واقع و یقین و اطمینان به وقوع آن حاصل شد، از دو لحاظ برای فقیه دارای اهمیت است. نخست تقدم و تأخر زمانی حادثه است و دیگری تقدم و تأخر آن حادثه نسبت به حادثه دیگر. بنابراین، در جنبه نخست تاخر حادثه بر اساس ذات زمان و به‌طور خاص، قطعات زمانی اهمیت دارد که این مورد



به اصل تأخر حادث به صورت مطلق، اطلاق می شود. در جنبه دوم، تأخر یک حادثه نسبت به حادثه دیگری مورد توجه است که آن را «اصل تأخر حادث به صورت نسبی» می نامند. یکی از چالش های مهم در خصوص این اصل، درک موارد استفاده آن و بررسی اعتبار آن از منظر مثبت بودن است. در این راستا، مهم ترین سؤالات این تحقیق عبارتند از: منظور از اصل تأخر حادث از دیدگاه شیخ انصاری و آیت الله خوئی چیست؟ و تفاوت ها و شباهت های نظرات آن ها در این زمینه کدامند؟

زمانی که وقوع دو امر در عالم خارج قطعی است ولی تقدم و تاخر وقوع آن ها نسبت به یکدیگر نامشخص است، استصحابی مطرح می شود که به اصل تأخر حادث شهرت دارد و منظور از این اصل استصحاب عدم شیء معین در یک زمان خاص است. یکی از مواد قانونی که گاهی در تفسیر مفهوم آن با مشکل مواجه می شوند، ماده ۸۷۳ قانون مدنی است. صدر این ماده، حکم عدم توارث افرادی را بیان می کند که تاریخ فوت و تقدم و تاخر مرگ آن ها نسبت به یکدیگر معلوم نیست. علت این حکم تعارض اصل تأخر حادث در خصوص تاریخ مرگ هر یک از متوارثین نسبت به دیگری است. با این حال، قسمت اخیر این ماده، مرگ اشخاص به علت غرق شدن و زیر آوار ماندن را از این حکم مستثنی کرده است. این در حالی است که دو استثنای مذکور، مخالف با اصل و قاعده عمومی حاکم بر ارث در فقه و حقوق است. از جمله مباحث مطرح شده در اصل تأخر حادث، بحث تعارض دلیل استصحاب با سایر ادله است؛ به این معنا که گاهی استصحاب به عنوان یک دلیل با دلیل دیگری در اثبات یا نفی یک موضوع تعارض می کند. حال اگر دلیل معارض دلیل اجتهادی باشد، با توجه به مبنای علمای متأخر که استصحاب را اصل عملی می دانند، دلیل اجتهادی بر استصحاب، مقدم می گردد اما در تعارض این اصل با سایر اصول عملیه، گاهی استصحاب مقدم می گردد و گاهی رجحان با دلیل دیگر است. به دلیل تفاوت نظر این دو بزرگوار اهمیت موضوع اصل تأخر حادث و اختلاف آن در بین فقها این موضوع در بین موافقان و مخالفان مورد بررسی قرار گرفته است. به همین دلیل از نظرات و دیدگاه های شیخ انصاری و آیت الله خوئی بعنوان نمونه بهره برده شده است.

در این باره، معزی نجف آبادی، و نقیبی. ۱۳۹۸. «کاربرد اصل مثبت در علم اصول و فقه». را مورد بررسی قرار داده اند، شعبانپور المشیری. ۱۳۹۸. «عدم حجیت اصل مثبت و بررسی تطبیقی ماده ۸۷۴



قانون مدنی.» و نیز شجاعی فر و جهانگیرنژاد. ۱۳۹۷. «بررسی اصل تاخر حادث در فقه و حقوق موضوعه ایران.» را مورد بررسی قرار داده اند. در پژوهشی دیگر نایینی منوچهری و حکیم. ۱۳۹۶. «بازشناسی تطور جریان اصالت تأخر حادث.»، مسجد سرائی، موسوی و فیض. ۱۳۹۵. «همطرازی ولایت پدر و جد پدری در ترازوی قواعد اصولی.» و احمدی. ۱۳۹۴. «اصل تاخر حادث و آثار آن.» را ارزیابی و بررسی کرده اند. هر یک از پژوهش‌های فوق به نحوی به بررسی موضوع پرداخته اند ولی موضوعی که خاص به بررسی اصل تاخر حادث با تاکید بر دیدگاه شیخ انصاری و آیت الله خویی اشاره شود نگاشته نشده است.

بخش اول: معنا و ماهیت اصل تاخر حادث

میر عبد الفتاح مراغی، مفهوم اصل تاخر حادث را اینگونه توضیح می‌دهد که هرگاه به وجود چیزی علم داشته باشیم، اما در این مورد که آیا آن چیز پیش از زمان معلوم هم وجود داشته یا خیر، تردید حاصل شود، حکم به تأخر حادث صادر می‌شود. بر این اساس، آثار شرعی و حقوقی، از همان زمان قطعی که به وجود امر حادث علم حاصل شده، مترتب می‌شود و نسبت به زمان مشکوک هیچ اثر شرعی یا حقوقی قابل اثبات نیست، چرا که وجود آن امر در آن زمان احراز نشده است. فقها این اصل را با نام «اصل تأخر حادث» می‌شناسند (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹۷). علامه مجاهد اعتبار این اصل را اجماعی می‌داند (مجاهد، ۱۲۹۶، ص ۴۰) و صاحب «عناوین» نیز تصریح می‌کند که حجیت این اصل در اصول فقه ثابت شده است (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹۲).

در گام نخست برای واکاوی اصل تأخر حادث، لازم است جایگاه آن در میان سایر ادله اصولی مورد بررسی قرار گیرد. آیا این اصل، همانند اصول دیگری همچون صحت، استصحاب و براءت، یک اصل مستقل به شمار می‌آید؟ یا اینکه فاقد ماهیت مستقل بوده و به اصل دیگری باز می‌گردد؟ تقریباً تمامی علمای متأخر، اصل تأخر حادث را به عنوان یک اصل مستقل تلقی نمی‌کنند و آن را از مصادیق استصحاب بر شمرده اند. بسیاری نیز به جای عنوان اصل تأخر، از عبارت «استصحاب تأخر حادث» استفاده کرده‌اند (قانصوه، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۳۹۰ و مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۳۹۲ و حسینی شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۰۲). همچنین، شیخ انصاری و آخوند خراسانی نیز در مبحث تنبیهات



استصحاب به این اصل پرداخته‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۱۹؛ شیخ انصاری، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۲۴۷).

بر اساس این تحلیل، اصل تأخر حادث به این صورت قابل تصور است: فرض کنید در روز شنبه یک حادثه رخ داده، اما اطلاعی نداریم در این خصوص که آیا این حادثه در روزهای پنج‌شنبه یا جمعه نیز وجود داشته است یا خیر. با این حال، به طور قطعی می‌دانیم که این حادثه در روز چهارشنبه رخ نداده است. بنابراین، نسبت به پنج‌شنبه و جمعه حکم به بقای حالت سابق می‌دهیم، بدین معنا که آن حادثه در این روزها معدوم است و به این ترتیب، حادثه نسبت به روزهای دیگر تأخر خواهد داشت (احمدی، ۱۳۹۴).

با وجود این، برخی در مورد ماهیت اصل تأخر حادث دچار تردید کرده‌اند و احتمال داده‌اند که این اصل در نهایت به استصحاب بازمی‌گردد. در این صورت، هیچ دلیلی از عقلاء و شرع برای تایید آن وجود ندارد و حتی دلیل مخالف آن نیز موجود است (زنجان، بی‌تا، ص ۲۵۰).

احتمال دیگری که در ذهن نگارنده جدی به نظر می‌رسد این است که این اصل به اصل عدم (العدم) ارجاع داده شود. بر اساس این دیدگاه، اصل تأخر حادث یک اصل مستقل نخواهد بود و جزء اصل عدم قرار می‌گیرد. احتمال دارد گفته شود که این همان استصحاب عدم است و چیز جدیدی به شمار نمی‌آید، ولی می‌توان استدلال کرد که اصل عدم خود استقلال دارد و اعتبار آن به استصحاب مرتبط نیست. حتی اگر استصحاب به طور کلی یا در امور عدمی معتبر نباشد، این اصل همچنان معتبر خواهد بود. عقلای عالم تا زمانی که وقوع چیزی را احراز نکنند، هیچ‌گونه حکم و اثری بر آن مترتب نمی‌کنند. این همان معنای تأخر حادث است، یعنی نسبت به قبل از زمان علم به حدوث، احکام معدوم بودن بر آن بار می‌شود و از زمان علم به حدوث، آثار آن ثابت می‌شود (احمدی، ۱۳۹۴).

۱. مثبتیت در اصل تأخر حادث

پیش از پرداختن به مثبتیت در اصل تأخر حادث، ضروری است، تعریف جامعی از اصل مثبت ارائه دهیم. مثبت در جایگاه اسم فاعل به معنای اثبات کننده است و مقصود از اصل مثبت، اصلی است که



یک اثر غیر شرعی (اثر عقلی یا عادی) را اثبات می‌رساند. بنابراین به آثار عقلی، عرفی - تکوینی که از این اصل ناشی می‌شود، مثبتات آن اصل گفته می‌شود و به خود اصل نیز به اعتبار این آثار که بر آن بار می‌شود، اصل مثبت نامیده می‌شود. در ادامه به واکاوی مثبتیت در اصل تاخر از دیدگاه شیخ انصاری و آیت الله خویی می‌پردازیم:

شیخ انصاری در اشاره مصادیق اصل مثبت می‌فرماید: اصل مثبت، استصحابی است که قادر است لوازم عقلی و عادی و یا ملزوم شرعی و غیر شرعی و یا آنچه همراه مستصحب لازمه یک ملزوم سومی است را به اثبات برساند. بنابراین مفهوم نفی اصل مثبت این است که استصحاب نمی‌تواند امری را در خارج اثبات کند تا اینکه حکم شرعی بر آن مترتب شود (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۶۵۹). و این امر خارجی می‌تواند از لوازم مستصحب و یا ملزمات و یا ملزوم آن باشد مثل استصحاب حیات زید و اثبات ریش داشتن که از لوازم حیات زید است یا اثبات ضربان قلب زید که ملازم حیات اوست و یا استصحاب بقاء دود برای اثبات آتش که ملزوم آن می‌باشد (احمدی، ۱۳۹۴).

شیخ انصاری در بحث اثبات تأخر حدوث «حادث از زمانی دیگر» را از بحث درباره اثبات تأخر از «حادثی دیگر» تفکیک کرد و به صورت «مطلق» جریان اصل تأخر حادث را ناصحیح دانست و در عین حال قائل به عدم جریان آن در برخی موارد شد: (مرادخانی و حسینی نسب، ۱۴۰۲).

الف) اگر تأخر حادث نسبت به «اجزای قبلی زمان» مورد بررسی قرار گیرد، به طور مثال، اگر با قطع به اینکه زید در روز جمعه میت است، در مبدأ فوت او شک شود، نمی‌توانیم با تمسک به اصل تأخر حادث، تأخر فوت زید از آنات و لحظات پیش از جمعه و در نتیجه، حدوث آن را در روز جمعه اثبات کرد؛ بلکه اصل، عدم مرگ زید پیش از روز جمعه است و فقط، احکام مترتب بر «عدم» جاری می‌شود، نه احکام مترتب بر حدوث در روز جمعه؛ چون آنچه متیقن است، قطعیت فوت زید در روز جمعه است، نه اینکه حدوث فوت نیز در همین روز حادث شده باشد؛ بنابراین مقتضای استصحاب، فقط عدم حدوث در زمان سابق (= زمان شک در حدوث) است و آثار حدوث در زمان متأخر (از آن جنبه که لازم عقلی و منجر به مثبتیت اصل است) جریان نمی‌یابد؛ عناوین تقدم، تأخر و تقارن، از عناوین انتزاعیه و لوازم عقلیه وجود هستند و استصحاب، توان اثبات هیچکدام از این عناوین را



نخواهد داشت. حتی اگر مجرد اثبات عدم وقوع در زمان سابق برای ثبوت موضوع در زمان لاحق کفایت کند و آن را اصل مثبت ندانیم، با جریان استصحاب همانند در طرف مقابل تعارض میکند و اگر قائل شویم که حدوث، همان «وجود مسبوق به عدم» است و هنگامی که به وسیله اصل، عدم شیء در زمان سابق اثبات شود و به وجود آن در زمان لاحق علم داشته باشیم، وجود مطلق حادث در زمان لاحق، با انضمام به عدم حدوث در زمان سابق (که به وسیله اصل به اثبات رسیده است) مفهوم حدوث در زمان لاحق را متحقق میکند؛ در اینصورت یکی از دو جزء حدوث (که امری مرکب از دو جزء وجودی و عدمی است) به وسیله اصل ثابت شده است. به عبارت دیگر، اگر حدوث را امری مرکب از وجود و عدم سابق بدانیم، میتوان تأخر را به وسیله استصحاب (به ضمیمه علم وجدانی به وجود در زمان لاحق) اثبات کرد؛ زیرا به عنوان صغری برای کبرایی واقع می‌شود که جزیی از آن به وسیله تعبد (دلیل استصحاب) و جزیی دیگر بالوجدان محرر است و حدوث در زمان خاص، عنوان بسیطی نیست که با اصل، تنها وجود حادث در آن زمان و عدم حدوث در زمان سابق محقق شود؛ بلکه حدوث در نگاه عرف، عبارت است از «وجود در زمان خاص مقید به عدم در زمان سابق» و در این معنا، قید عنوان، مانند قیود سایر موضوعات مقیده، با اصل احراز میشود. این اثبات نیز با اشکال مثبتیت مواجه است (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۳: ۲۴۸).

از دیدگاه آیت الله خویی، نفی اصل مثبت و عدم اعتبار آن به این معناست که این اصل نمی‌تواند لوازم غیر شرعی خود را به اثبات برساند و در نتیجه، آثار شرعی مترتب بر آن لوازم غیر شرعی نیز قابل اثبات نخواهد بود. در میان علمای متأخر، عدم حجیت مثبتات استصحاب، امری مشهور و پذیرفته است (خوئی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۵۱).

به طور خلاصه، مثبت بودن اصل تاخر حادث به این صورت قابل تبیین است که این اصل، تاخر مستصحب را که یک مفهوم غیر شرعی است اثبات می‌نماید و در نتیجه اثبات تاخر با این اصل از نظر شرعی امکان‌پذیر نخواهد بود. با توجه به مطالب ذکر شده، عدم حجیت مثبتات استصحاب، در میان علمای متأخر، امری مشهور و مورد اتفاق است. هر چند شیخ انصاری مینویسد جماعتی از قدماء و متأخرین بر اساس اعتبار اصول مثبت در بسیاری از موارد عمل کرده‌اند (احمدی، ۱۳۹۴).



۲. اجرای استصحاب در اصل تاخر اضافی

در این بخش، به مفاد استصحاب در تاخر حادث به صورت اضافی و نسبی می‌پردازیم. تصور کنیم که در روز شنبه، از فوت علی و حسن، پدر و پسر، آگاهیم و می‌دانیم که آن‌ها از یکدیگر ارث می‌برند. اما در مورد تقدم و تاخر مرگ آنها، تردید وجود دارد. دو وضعیت قابل بررسی است. وضعیت اول زمانی است که تاریخ و زمان فوت هیچ یک از آنها معلوم نیست و تاریخ فوت هر دو مجهول است. وضعیت دوم، زمانی است که تاریخ فوت یکی از آنها (به عنوان مثال علی) معلوم است و تاریخ فوت دیگری مجهول است. نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا در صورتی که تاریخ فوت هر دو مجهول باشد، استصحاب نسبت به هر یک از حوادث قابل اجرا است یا خیر؟ پرسش دوم این است که آیا در وضعیت دوم، همان‌طور که استصحاب عدم حدوث مجهول التاریخ جاری است، استصحاب نسبت به حادثه معلوم التاریخ نیز قابل اجرا است یا خیر (احمدی، ۱۳۹۴).

بعضی از علمای اصول مانند آیت الله خوئی معتقدند که استصحاب در حالت جهل به تاریخ هر دو حادثه، جاری می‌شود و به دلیل وجود تعارض تساقط می‌کند، بر اساس این نظر اگر اجرای استصحاب عدم یک حادثه نسبت به حادثه دیگر، اثر شرعی نداشته باشد، اجرای استصحاب برای عدم حادثه دیگر بدون تعارض خواهد بود و صحیح و قابل اجراست. (خوئی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۸۲). در وضعیت دوم، زمانی که جهل به تاریخ یکی از حوادث و علم به تاریخ حادثه دیگر وجود دارد، استصحاب نسبی در مجهول التاریخ بدون هیچ ایرادی است. اما این شبهه توسط آیت الله خوئی این پرسش را مطرح می‌کند که آیا اجرای استصحاب در حادثه معلوم التاریخ نیز ممکن است؟ به عنوان مثال چنانچه تاریخ فوت پدر جمعه باشد و تاریخ فوت پسر نامعلوم باشد، همان‌طور که اجرای استصحاب عدم فوت پسر نسبت به فوت پدر جاری است، استصحاب عدم فوت پدر نسبت به زمان فوت پسر جاری است. چرا که هر چند تردیدی در وقوع فوت پدر در روز جمعه وجود ندارد، اما تردید در زمان وقوع فوت پسر هست، چرا که ممکن است پسر پیش از جمعه فوت کرده باشد و در نتیجه حیات پدر هنگام فوت پسر باقی بوده باشد، پس حال که احتمال عدم فوت پدر هنگام فوت پسر وجود دارد، تردید در بقا



وجود دارد و بر همین اساس در معلوم التاریخ استصحاب جاری می شود (همان: ص ۱۹۳).

اما شیخ انصاری به دلایلی اجرای استصحاب در حادثه معلوم التاریخ صحیح نمی داند. نخست اینکه احتمال دارد مرگ پسر بعد از جمعه باشد که در این صورت استصحاب نسبی به شکلی که بیان شده جاری نخواهد بود بلکه از موارد نقض یقین با یقین محسوب می شود. بنابراین استصحاب نسبی در این صورت از موارد رجوع به استصحاب در شبهات مصداقیه خواهد بود. دلیل دوم این است که روایات استصحاب مواردی را که زمان معدوم بودن و زمان موجود شدنشان به شکل مشخص روشن می باشد، شامل نمی شود و اطلاعات دلیل استصحاب به چنین مواردی ناظر نیست (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۶۶۱) همچنین، استصحاب مذکور عقلانی نیست. افزون بر اینکه اصل اجرای استصحاب نسبی، مساله مسلمی نیست، حتی نسبت به مجهول التاریخ. بر اساس سیره عقلاء اگر در بقای چیزی شک وجود داشته باشد، استصحاب نسبت به خود آن چیز صحیح است، اما اجرای استصحاب یک مورد نسبت به مورد دیگر، اعم از اعتبار زمان وقوع حادثه دیگری یا به اعتبار وقوع زمان حدوث حادثه دیگر، عقلانی نمی باشد. بنابراین، همانطور که استصحاب عدم مجهول التاریخ نسبت به معلوم التاریخ صحیح نیست، استصحاب عدم معلوم التاریخ نسبت به مجهول التاریخ صحیح نخواهد بود. در عوض استصحابی که در اینجا میتواند جریان یابد، استصحاب عدم حدوث مجهول التاریخ تا زمانی است که از وقوع آن مطلع شویم. نه نسبت به وقوع حادثه دیگری. پس در مثال مذکور می توان عدم مرگ پسر را تا روز شنبه استصحاب کرد و بعد از اینکه دانستیم مرگ پدر در روز جمعه بوده است، تاخر مرگ پسر عقلاً اثبات میشود (احمدی، ۱۳۹۴).

خلاصه ای که از عبارات فقهای متقدم و مبانی استصحاب به دست می آید این است که استصحاب تنها در اجزای زمان برای حادثه مجهول التاریخ جاری است و نتیجه آن تاخر مجهول التاریخ نسبت به حادثه معلوم التاریخ است.

۳. اصل تاخر نسبی و تحقق اصل مثبت

در مورد شک در تقدم و تاخر و امکان جاری شدن استصحاب در این موارد سوالی مطرح می شود که آیا اجرای استصحاب با مشکل اصل مثبت بودن مواجه می شود یا خیر. همانطور که گفته شد در



صورتی که تاریخ یک حادثه مشخص باشد و تاریخ حادثه دیگر نامعلوم باشد، نظر اکثریت علمای اصول این است که استصحاب فقط در مواردی که تاریخ حادثه مجهول است قابل اجراست. حال سوال دیگری مطرح می‌شود که آیا چنین استصحابی، مثبت است یا خیر. برای تبیین مسئله مثبت بودن استصحاب، دو دیدگاه مورد اشاره قرار می‌گیرد. فرض اول این است که استصحاب، به شکل نسبی مطرح شود و گفته شود اصل، عدم مرگ پسر (مجهول التاريخ) تا زمان فوت پدر (روز جمعه) می‌باشد. در این صورت اگر برای تاخر مرگ پسر از مرگ پدر آثار حقوقی و شرعی بار شود، استصحاب مثبت خواهد بود. به این علت که تاخر مرگ پسر از مرگ پدر در این استصحاب به حکم شارع نیست بلکه به حکم عقل است. عقل می‌گوید اگر تا زمان مرگ پدر پسر نمرده است، پس مرگ پسر متاخر است. بنابراین، با توجه به اینکه اصل تاخر به شکل مطلق نمی‌تواند حدوث و یا تاخر در اجزاء زمان را ثابت کند، چطور می‌توان تاخر نسبی را اثبات کرد، در حالی که عقل تنها زمانی حکم به تاخر مرگ پسر می‌دهد که مرگ پسر از روز جمعه متاخر باشد و یا مرگ او در روز شنبه حادث شود. اما هیچکدام از این دو مورد، از آثار شرعی مستصحب نیستند.

شیخ انصاری بعد از بیان این مطلب که شهید ثانی در مسالك مقتضای اصل را تاخر دانسته اند، مینویسند: بر اساس آنچه در هدایت قبلی گفته شد (یعنی بحث اصل مثبت) به این اصول نمی‌توان تکیه کرد چون دلیلی بر اعتبار آن‌ها نداریم. (شیخ انصاری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۲۸۶-۲۸۵).

اما به نظر آیت الله خوئی در این مورد و برای پذیرش فروعات قبلی می‌توان از نظریه ترکیب موضوع استفاده کرد. به این شکل که در مسئله ای که محقق حلی در بحث ارث مطرح کرده اند، موضوع حکم ارث عبارت است از اجتماع اسالم وارث و فوت مورث از نظر زمانی. اسلام وارث به وجدان و یقین برای ما محرز است و جزء دیگر نیز با استصحاب محرز میشود، بنابراین شرعا می‌توان حکم به توارث نمود (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۸۷).

درباره اصل تاخر نسبی و تحقق اصل مثبت می‌توان گفت شاید شیخ انصاری اعتبار استصحاب را از باب افاده ظن می‌دانسته اند و ترتب لوازم عادی و عقلی بر ظنون مورد تسالم است. پس به بیان دیگر استصحاب را اماره میدانستند و در نتیجه تاخر از منظر آنها با استصحاب اثبات میشده است. در بحث



توارث نیز آیت اله خویی همین رویکرد را مطرح کرده است و احتمال داده اند نظر متقدمین بر همین اساس باشد و طرح اصل مثبت در این مثال را مبتنی بر تقید موت مورث به اسالم وارث دانسته اند و این خود حاکی از این حقیقت است که تشخیص ترکیب یا تقیید در موضوعات خود یک مساله مهم است؛ زیرا در فرض استظهار عنوان تقییدی، احراز عنوان مقید با توجه به بطلان اصل مثبت مخدوش خواهد شد.

۴. تطبیق بحث بر ماده ۸۷۴ قانون مدنی

یکی از مواد قانون مدنی که از مصادیق بحث اصل تاخر حادث میباشد، ماده ۸۷۴ میباشد. بر اساس این ماده، اگر اشخاصی که بین آنها توارث است بمیرند و تاریخ فوت یکی از آنها معلوم و دیگری از حیث تقدم و تأخر مجهول باشد فقط آنکه تاریخ فوتش مجهول است از آن دیگری ارث میبرد. مرحوم سید حسن امامی در شرح قانون مدنی، مستند این ماده را اصل تاخر حادث میداند (امامی، بیتا، ج ۲، ص ۴۳) وی در بیان مثالی برای این ماده مینویسد: «مثلاً پدر و پسر در دسته ای از نظامیان در جبهه واحدی در مقابل دشمن میجنگیدند. هر دوی آنان در اواسط فرودین زخمی شدند و دشمن بر سر آنها ریخت، پدر بجبهه خود فرار نمود و پسر اسیر دشمن شد پدر پس از چندی مداوا در اول اردیبهشت ماه همان سال فوت کرد و از پسر اطلاعی در دست نبود تا آنکه خبر رسید در اسارت مرده است. چون آنان از یکدیگر ارث میبرند دانستن تاریخ فوت پسر الزم است و چنانچه دلیلی بر تاریخ فوت او بدست نیاید بوسیله اصل تاخر حادث قضیه مطروحه فیصل داده میشود، بدین ترتیب که گفته میشود پسر سابقاً در قید حیات بوده است و سپس تردید میشود که در زمان فوت پدر (اول اردیبهشت همان سال) پسر فوت نموده بوده و یا هنوز در قید حیات بوده، چون دلیلی بر فوت پسر در آن تاریخ در دست نیست حیات او استصحاب میشود تا پس از تاریخ فوت پدر، در نتیجه این امر ثابت میگردد که پسر پس از فوت پدر در قید حیات بوده و از پدر ارث میبرد». (همان)

در بررسی تفصیلی و فقهی این مساله باید گفت همانطور که گذشت دیدگاه فقهاء در ارتباط با این مساله متفاوت میباشد. به اعتقاد آیت الله خوئی در اینجا مجهول التاریخ نیز ارث نمیرد، زیرا تاخر لازمه عقلی مستصحب است. (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۸۸).



اما شیخ انصاری معتقد است که در تطبیق این ماده قانونی، باید به تحقق ارکان استصحاب توجه بیشتری داشت، چرا که این ماده از تطبیقات قاعده استصحاب است. آنچه نیاز به دقت بیشتری دارد تمیز شک در رافع از شک در مقتضی است، بر اساس رویکرد شیخ انصاری (شیخ انصاری، ۱۴۲۸، ج ۳، ۵۱) که مورد تایید سیره عقلاء نیز می باشد، استصحاب تنها در صورتی جاری می شود که اقتضای بقای حالت سابقه قطعی باشد. اما اگر در اصل وجود اقتضاء برای بقاء، تردید وجود داشته باشد، با شک در مقتضی روبرو خواهیم بود و استصحاب قابل اجرا نخواهد بود. به عنوان مثال در فرضی که فرزندی به اسارت گرفته شده و سپس خبر مرگ او می رسد، اقتضایی برای بقا وجود دارد و در نتیجه استصحاب قابل اجرا نیست و باید به سایر قواعد ارث اعم از حکم به توارث دو طرفه یا عدم اثبات توارث به طور کلی ملتزم شد. به نظر می رسد با توجه به دیدگاه شیخ انصاری و آیت الله خوئی این ماده قانونی از مصادیق اصل مثبت است که از نظر شرعی فاقد اعتبار است.

نتیجه گیری

یافته های پژوهش نشان می دهد، اصل تاخر حادث استقلالی از خود ندارد و در حقیقت از مصادیق اصل استصحاب است. طبق بعضی دیدگاهها از مصادیق اصل عدم به شمار می رود. هنگامی که اصل تاخر حادث نسبت به اجزاء زمان بررسی شود، به این معناست که احکام حادث از زمان یقین به وقوع آن قابل اعمال است و پیش از آن، احکام عدم حدوث آن ثابت می گردد. در این راستا، اجرای اصل تاخر حادث به طور نسبی و اضافی نیازمند احراز شرایط و ارکان استصحاب است و استصحاب تنها در مورد اجزای زمان که تاریخ آن مجهول است معنا دارد و نسبت به سایر حوادث صحیح نمی باشد. هر چند برخی فقها استصحاب نسبی را نیز پذیرفته اند. با این وجود بعد از اجرای استصحاب و اثبات شرعی مستصحب، بسیاری از علمای اصول معتقدند که اثر تاخر بر اساس استصحاب اثر عقلی خواهد بود و نمی توان آثار عقلی مستصحب را بر اساس اصل مثبت اثبات کرد. با این حال فتاوی فقهای متقدم مانند شیخ انصاری و آیت اله خوئی نشان می دهند که آثار شرعی تاخر نیز بر اساس این اصل مترتب باشد، این امر به این دلیل است که استصحاب از باب افاده ظن حجت است و در برخی موارد احراز جزئیات موضوعات با استفاده از استصحاب امکان پذیر است. همچنین، در احکام شرعی



صرف احراز عرفی کفایت می‌کند و نمی‌توان احراز عقلی را ملاک قرار داد. بنابراین هر چند ماده ۸۷۴ قانون مدنی با نظر برخی فقها تطابق ندارد، اما طبق نظر مشهور فقهای متقدم و جمعی از متاخرین، این ماده صحیح است، مشروط به اینکه ارکان اجرای استصحاب در مورد مجهول التاریخ کامل به طور کامل احراز شده باشد، و در این صورت دارای اعتبار شرعی خواهد بود.



منابع و مآخذ

۱. آشتیانی، محمد حسن (۱۴۱۸ ق). رساله فی القواعد الفقهیه، تهران: مؤسسه اطلاعات.
۲. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (۱۴۰۸ ق). الوسيله إلى نیل الفضیله، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). لسان العرب، بیروت: دارالفکر / دار صادر.
۴. احمدی، اکبر (۱۳۹۴)، اصل تاخر حادث و آثار آن. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۱۸ (۴)، ۲۸-۱۱.
۵. اصفهانی، محمد حسین (۱۳۷۴). نهاییه الدرايه فی شرح الکفایه، قم: سید الشهداء (ع).
۶. امامی، سید حسن (بی تا). حقوق مدنی، تهران: انتشارات اسلامی.
۷. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ ق). فرائد الاصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۸. انوری، حسن (۱۳۸۷). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
۹. بحر العلوم، سید مهدی (۱۴۲۷ ق). مصابیح الأحکام، قم: منشورات میثم تمار.
۱۰. بحر العلوم، سید مهدی (۱۴۰۶ ق). الدرّه النجفیه، بیروت: دارالزهراء (س).
۱۱. بروجردی طباطبائی، سید حسین (۱۴۲۶ ق). تبیان الصلاه، مقرر: صافی، علی، قم: گنج عرفان.
۱۲. بهبهانی، محمد باقر (۱۴۲۴ ق). مصابیح الظلام، قم: مؤسسه علامه المجدّد الوحید البهبهانی.
۱۳. جزایری، محمد جعفر (۱۴۱۵ ق). منتهی الدرايه فی توضیح الکفایه، قم: مؤسسه دارالکتب.
۱۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۹۰). مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
۱۵. حائری، عبدالکریم (۱۴۱۸ ق). درر الفوائد، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۶. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق). وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۷. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ ق). کفایه الاصول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).



۱۸. خمینی، سید روح الله (بی تا). *تحریر الوسيله*، قم: مطبوعات دارالعلم.
۱۸. خمینی، سید مصطفی (۱۴۱۸ ق). *تحریرات فی الاصول*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۹. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷ ق). *مصباح الاصول (مباحث حجج و امارات)*، مقرر: واعظ حسینی، محمد سرور، قم: داوری.
۲۰. دربندی، آقا بن عابد (بی تا). *خزائن الأحكام*، قم: بی جا.
۲۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
۲۲. روحانی، سید محمد (۱۴۱۳ ق). *منتقى الاصول*، مقرر: حکیم، سید عبدالصاحب، قم: دفتر آیت الله سید محمد روحانی.
۲۳. شهید اول، محمد بن مکی عاملی (۱۴۱۷ ق). *الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۲۴. شهید اول، محمد بن مکی عاملی (۱۴۱۹ ق). *ذکر الشیعه فی أحكام الشریعه*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۲۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی (۱۴۱۳ ق). *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۶. صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۸ ق). *دروس فی علم الاصول*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۲۷. طاهری، حبیب الله (۱۴۱۸ ق). *حقوق مدنی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). *المبسوط فی الفقه الإمامیه*، تهران: المکتبه المرتضویه.
۲۹. ----- (۱۴۰۷ ق). *تهذیب الأحكام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۰. عاملی حسینی، سید جواد (بی تا). *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، بیروت: دارالاحیاء



التراث العربی.

۳۱. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ ق). قواعد الأحكام فی معرفه الحلال والحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسين.

۳۲. ----- (۱۴۲۰ ق). تحرير الأحكام الشرعيه على مذهب الإمامیه، قم: مؤسسه امام صادق (ع).

۳۳. فاضل لنكرانی، محمد (۱۳۸۵). ایضاح الكفایه، قم: نوح.

۳۴. كاتوزیان، ناصر (۱۳۹۰). اثبات و دليل اثبات، تهران: میزان.

۳۵. كلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق). الكافی، تهران: دارالكتب العلمیه.

۳۶. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ ق). شرایع الإسلام، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

۳۷. ----- (۱۴۰۷ ق). المعتبر فی شرح المختصر، قم: مؤسسه سیدالشهداء (ع).

۳۸. محمدی، ابوالحسن (۱۳۶۶). مبانی استنباط حقوق اسلامی، تهران: دانشگاه تهران.

۳۹. مرادخانی، احمد و حسینی نسب سید علی محمد. (۱۴۰۲)، «بررسی و تفسیر منع استناد به اصل تاخر حادث در راستای ارث بری غرق شدگان و زیر آوار رفتگان با مذاقه در بیان اقوال فقهای امامیه». قانون یار، ۷(۲۷)، ۳۸۹-۴۲۱.

۴۰. مراغی، سید میرفتاح (۱۴۱۷ ق). العناوین الفقهيّه، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسين.

۴۱. مروجی، علی (۱۴۱۹ ق). تمهید الوسائل فی شرح الرسائل، قم: مكتب النشر الاسلامی.

۴۲. مغنیه، محمد جواد (۱۹۷۵). علم اصول الفقه فی ثوبه الجديد، بیروت: دارالعلم للملایین.

۴۳. ----- (۱۴۲۱ ق). فقه الإمام الصادق (ع)، قم: مؤسسه انصاریان.

۴۴. ملكی اصفهانی، مجتبی (۱۳۷۹). فرهنگ اصطلاحات اصول، قم: عالمه.



۴۵. نایینی، محمد حسین (۱۳۵۲). *أجود التقريرات*، مقرر: خویی، سید ابوالقاسم، قم: مطبعة العرفان.
۴۶. ----- (۱۳۷۶). *فوائد الاصول*، مقرر: کاظمی، محمد علی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۴۷. نایینی منوچهری، محمد رضا (بی تا الف). *تقریرات درس خارج فقه*، بی جا: بی نا.
۴۸. ----- (بی تا ب). *ضمایم تقریرات*، بی جا: بی نا.
۴۹. نایینی منوچهری، محمدرضا، و حکیم، محمد. (۱۳۹۶). *بازشناسی تطور جریان اصالت تاخر حادث*. پژوهش های فقهی، ۱۳ (۳)، ۵۵۵-۵۸۱.
۵۰. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ ق). *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، بیروت: درالأحیاء التراث العربی.
۵۱. نراقی، احمد (۱۴۱۵ ق). *مستند الشیعه فی أحكام الشریعه*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۵۲. نراقی، محمد مهدی (بی تا). *لوامع الأحكام فی فقه شریعه الاسلام*، قم: بی نا.
۵۳. ولایی، عیسی (۱۳۸۹). *فرهنگ تشریحی اصول فقه*، تهران: نشر نی.
۵۴. هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ ق). *كشف اللثام والإيهام عن قواعد الأحكام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.